



کانون شعر و ادب دانشگاه صنعتی شریف



بامداد / نشریه کانون شعر و ادب / شماره بیست و چهارم / آذر ۹۷

نشریه کانون شعر و ادب

شماره ی بیست و چهارم

صاحب امتیاز: کانون شعر و ادب دانشگاه صنعتی شریف

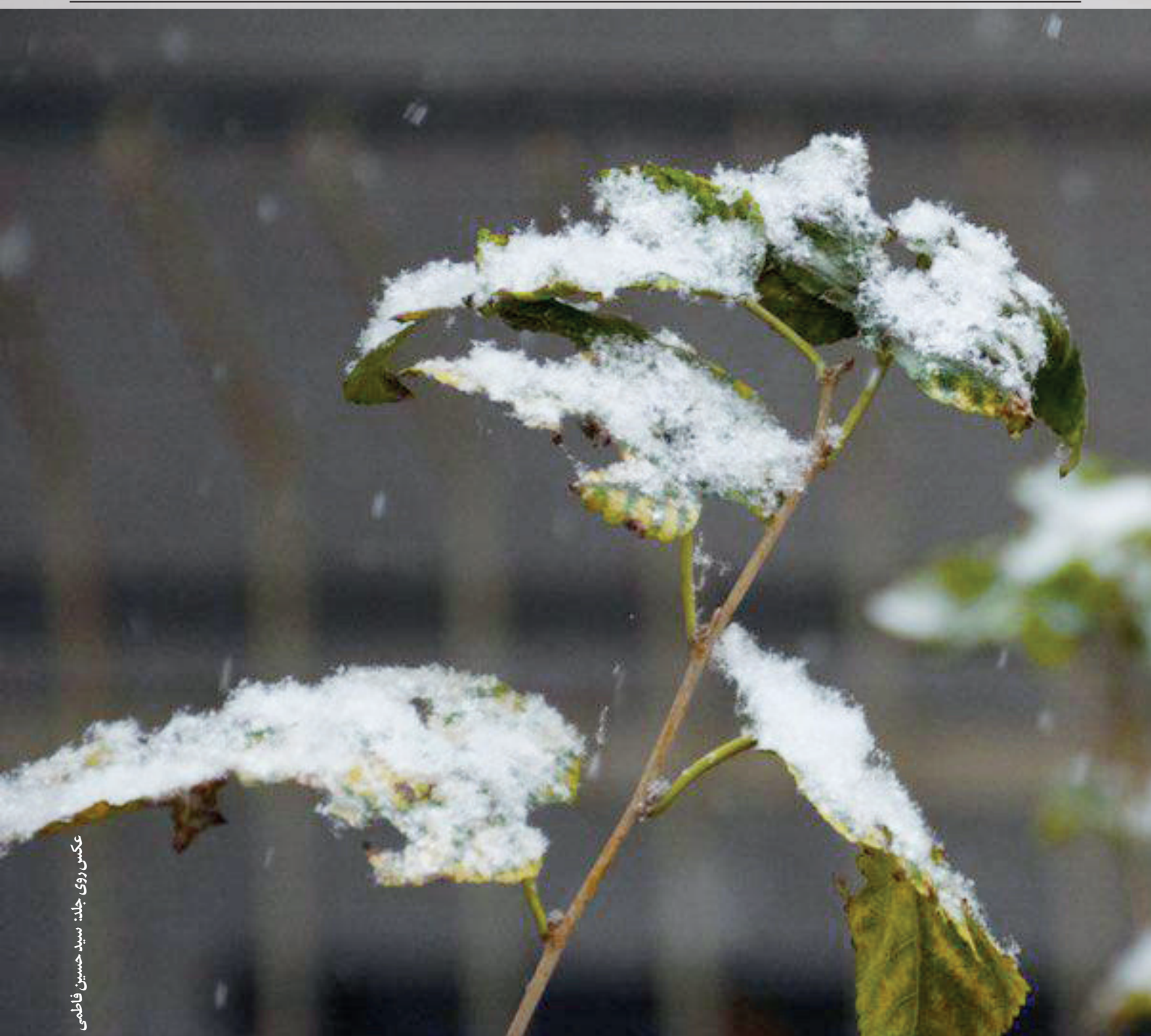
حمایت و پشتیبانی دبیرخانه نشریات دانشگاه

مدیرمسئول: سیدمحمد حسین قاسمی

سر دبیر: وینا علی نژاد

صفحه آرا: افشین فالاحی

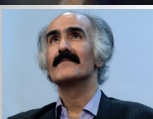
ویراستار: فاطمه رهایی، سیدمحمد حسین قاسمی



عکس روی جلد: سید حسین فاطمی

چراغ‌ها را روشن کرد

محدثه جوادی، ادبیات دانشگاه تهران ۹۶



عشق پر انرژی

علی رضا بیات، مهندسی انرژی ارشد ۹۷



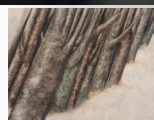
Keep Talking

مهدی دیزانی، مهندسی مکانیک ۹۵



از سنت به بدعت: دگرگونی شعر معاصر فارسی

امید ظریفی، فیزیک ۹۶





حدود چهار سالی می شود که نشریه ی بامداد به عنوان یک ماه نامه ی رسمی وابسته به کانون شعر و ادب فعالیت می کند و همواره هدف از انتشار نشریه به این صورت تعریف می شود که در این فضای مملو از ریاضیات و مهندسی و علوم فرصتی برای علاقه مندان به نوشتن، سرودن، خواندن، آموختن و ... فراهم شود تا بنویسند، بسرایند، بخوانند، بیاموزند و ...

طرز پیشرفت و تغییرات این نشریه در طی دوران های مدیر مسئولی و سردبیری مختلف دچار نوسان می شود. در زیر گزارشی کوتاه را از آن چه که در این دوره گذشت، به مختصر دنبال می کنیم:

در اواخر تابستان طی اعلام فراخوانی، افرادی برای عضویت در هیئت تحریریه ی بامداد ابراز تمایل کردند و متون ارسالی آن ها توسط سردبیر و مدیر مسئول بررسی شدند؛ تعداد افراد متمایل نسبت به جامعه ی دانشگاه عدد پائینی بود که تا حدی با فضای کلی شریف تناسب دارد. اولین شماره ی نشریه بدون جلسه ی معارفه ی هیئت تحریریه، به علت عدم حضور دانشجویان شهرستانی، با محوریت توجه به ورودی های جدید و در قالب قبلی همراه با تغییراتی در صفحه آرایی به چاپ رسید. مدتی پس از شروع ترم، جلسات جدی هیئت نویسندگان بامداد شروع شد و تلاش برای داشتن قالب و ساختاری ثابت برای هویت بخشی به نشریه در اولویت کار قرار گرفت. تصمیم بر این بود که تغییرات به بخش های کوچک تری تقسیم شوند و در شماره های پیش رو بخشی از آن ها دنبال شود. پس از چاپ دومین شماره، افراد جدیدی برای همکاری با بامداد ابراز تمایل کردند و از طرف دیگر انتقادهای بسیار تند به سمت نشریه سرازیر شد و البته برخی دوستان منتقد ایده های کار آمدی ارائه دادند و پس از بررسی در هیئت تحریریه برخی از ایده ها به مرحله ی اجرا رسیدند. انگیزه ی بهبود نشریه سبب شد تا با استادان گران قدر، دکتر رحیمی و دکتر سیدان، مشورت کرده و توصیه های بسیار سودمند آن ها را دنبال کنیم. جلسه ای نیز با حضور شخص دکتر رحیمی برگزار شد که دوستان نویسنده دید واضح تری نسبت به روند کار ادبی پیدا کردند و طرح های جدیدی برای ارائه در نظر گرفته شد؛ به عنوان سردبیر سه شماره ی بامداد امید دارم این نشریه روزه روز با تلاش دغدغه مندان به کیفیت بالاتری برسد و وسیله ای باشد برای لحظه ای لذت بردن از هنر و کسب اطلاعات و دانش ادبی.

در این شماره می خوانید

- ۳ عشق پر انرژی
- ۴ فرهنگ سرای ارسباران
- ۵ چراغ ها را روشن کرد
- ۶ گزارش جلسات کتابخوانی
- ۷ گزارش دوره بررسی مثنوی
- ۸ از سنت به بدعت
- ۹ گل آقا
- ۱۰ معرفی جایزه جلال آل احمد
- ۱۱ معرفی و نقد کتاب
- ۱۲ اشعار برگزیده
- ۱۳ اخبار ادبی
- ۱۴ گزارش تصویری
- ۱۵ Keep Talking
- ۱۶ «دری» وری



علی رضا بیات، مهندسی انرژی ارشد ۹۷

عشق پرانرژی



انرژی چیست؟!

شاید در ابتدا کمی عجیب به نظر برسد که این مقاله از نشریه ادبی بامداد با یک پرسش علمی شروع شده باشد! برای توصیف برخی از مفاهیم، استفاده از علوم طبیعی و پیدا کردن راز این واژگان در طبیعت کمک کننده‌ی ما خواهد بود. طبیعت و پدیده‌های طبیعی نیز به کمک ما می‌آیند و مفهوم را برای مخاطب به گونه‌ای روشن می‌سازند که او را از فلسفه پردازی‌های بی‌مورد و یا حتی قدم نهادن در بن‌بست‌های فکری بازمی‌دارند و در نهایت او را از گمراهی نجات می‌دهند. این شیوه مورد توجه قرآن کریم نیز هست.

مفهوم عشق در ادبیات ما، بارها نمودهای طبیعی و بیرونی خود را یافته است و شاعران از آن برای توصیف عشق استفاده کرده‌اند. از این موارد می‌توان به تعبیراتی هم چون شیر و آهو، چهره و آینه، چوگان و گوی، زخمه و چنگ، دم و نی، دریا و ماهی و ... اشاره کرد.

یکی از پدیده‌های طبیعی پر کاربرد در توصیف مفهوم عشق، آتش است. نمونه‌های بسیار زیادی را از این تعبیر در آثار شاعران می‌توان یافت. در این تعبیر، عشق همان آتش در نظر گرفته می‌شود. این آتش معمولاً از جانب معشوق در دل عاشق روشن می‌شود و باعث می‌شود حجاب‌ها و موانعی که بر راه رسیدن به معشوق وجود دارد سوزانده شود و عاشق به وصال معشوقش برسد. هرگاه که آتش این شعله فروکش کند و یا سرد شود، معشوق دوباره آتش را در جان عاشق برمی‌انگیزاند. این آتش حتی گاهی ممکن است آن چنان شعله‌ور شود که صبر و قرار را از دل عاشق ببرد و دل عاشق نتواند این آتش را تاب بیاورد. این سوختن دیگر نهایت توجه معشوق به عاشق است زیرا پس از این سوختن، وصال معشوق حاصل می‌شود. مانند داستان سوختن پروانه در آتش عشق شمع.

به چند نمونه دیگر از این موارد که در ادبیات آمده است توجه کنید:

۱. وحشی در دیوان خود می‌آورد: «الهی سینه‌ای ده آتش افروز ... در آن سینه دلی و آن دل همه سوز ... هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست ... دل افسرده غیر از آب و گل نیست (وحشی - سرآغاز فرهاد و شیرین)»

۲. حافظ این آتش عشق را ازلی می‌داند و عشق انسان‌ها را ناشی از برافروختن آن آتش اولیه می‌داند: «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد ... عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد ... جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت ... عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد (حافظ، غزل ۱۵۲)»

۳. مولوی در توصیف عشق ناتوان می‌ماند و عشق را آتشی معرفی می‌کند که هر چیزی را به جز معشوق می‌سوزاند تا به او برسد. «عشق آن شعله است کاو چون بر فروخت ... هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت (دفتر پنجم - بخش ۲۹)»

سخن از این رفت که عشق موانع رسیدن به معشوق را می‌سوزاند تا به وصال معشوق برسد؛ اما این موانع چه چیزهایی هستند؟ نفس انسان مرکب از صفات عالی و رذیله است و به هر میزان که صفات رذیله در نفس انسان تقویت شود، صفات عالی و وجود او بارزتر می‌شود و باعث وصال معشوق می‌شود. این موانع چیزهایی هستند که در معشوق موجود نیست و یا فرد به این نتیجه می‌رسد که معشوق آن‌ها را دوست ندارد. به عبارت دیگر هر چه که عاشق در وجود خود بیابد و با ویژگی‌های معشوقش در تناقض باشد، می‌سوزاند تا لحظه‌ی وصال معشوق، با او تناقضی نداشته باشد. برای مثال اگر معشوق، فرد دروغ‌گویی باشد، او برای خود بهانه‌هایی می‌آورد که حتماً دروغ‌گویی امر پسندیده‌ای است که معشوق من دروغ را می‌پسندد





فرهنگ سرای ارسباران

سید محمد حسین قاسمی، مهندسی مکانیک ۹۵

فرهنگ سرای هنر یا ارسباران از فعال ترین اماکن فرهنگی در تهران است. این فرهنگ سراداری کانون های هنری مختلف و هم چنین کتاب خانه مجهز می باشد. قسمتی از فعالیت های ارسباران به سالن نمایش آن با ۳۳۰ صندلی ظرفیت مربوط می شود. از جمله اقدامات جذاب این مرکز فرهنگی می توان برپایی کلاس های آموزشی هنرهای سنتی ایران را نام برد.

سلسله نشست های "تئاتر کاغذی" همراه با نمایش نامه خوانی و بررسی نمایش نامه، بستری برای علاقه مندان به تئاتر و ادبیات نمایشی ایجاد کرده تا گرد هم آمده و از صحبت پیرامون آن لذت ببرند. نمایش و نقد فیلم های گوناگون، از دیگر برنامه های این فرهنگ سرای منطقه ۳ تهران است. اخیراً فیلم های سینمایی "اولین اصلاح شده"، "پاپ"، "تنگه ابوقریب"، "آخرین بار کی سحر را دیدی؟"، "مربع" و "اتاق" به نمایش در آمده و به بوته نقد گذاشته شده اند.

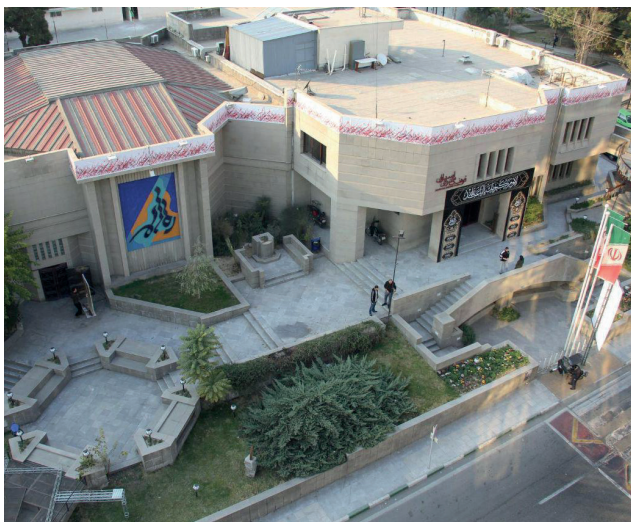
برگزاری نمایشگاه "از میم تا مولانا" به مناسبت سالروز بزرگداشت مولانا و برنامه "مفاخر ماندگار" که طی آن از سه تن از مشاهیر معاصر ایران (غلامحسین ابراهیمی دینانی، شکوه نوابی نژاد و نصرالله افجه ای) تجلیل به عمل آمده، از آخرین اقدامات انجام شده در این مکان بوده است. یکی از برنامه های ثابت ارسباران، "عصر شعر و ترانه" می باشد که با حضور ترانه سرای بزرگ کشور تا کنون صورت پذیرفته است. نشست های تخصصی پیرامون موسیقی نیز جای خود را به عنوان برنامه ای پر مخاطب در دل مخاطبان فرهنگ سرای ارسباران باز کرده است.

نشانی:

شریعتی، بالاتر از پل سیدخندان، خیابان جلفا، فرهنگ سرای ارسباران (هنر)

تلفن: ۲۰-۲۱۲۲۸۷۲۸۱۸

رایانامه: arasbaran@farhangsara.ir



و از این رو با از بین بردن راست گویی در وجود خود سعی می کند به ویژگی های معشوق خود نزدیک تر شود.

همین مورد نیز برعکس است؛ یعنی اگر معشوق صاحب صفات عالیله باشد، انسان رذایل و بدی های وجود خود را از بین می برد تا روزه روز به معشوق خود نزدیک تر شود. با از بین رفتن صفات رذیله، خود به خود صفات عالیله در وجود انسان تثبیت می شود. یکی از امتیازات انسان این است که صفات رذیله در وجود او نامتناهی است و هر کس در هر مرتبه ای باشد می تواند با کشتن صفات رذیله به صفات عالیله برسد. نکته ی دیگری وجود دارد: از بین بردن صفات رذیله امری سخت است و از عهده ی هر کسی بر نمی آید اما عاشق چون امید وصال معشوق را دارد، با امید وصال به معشوق بر سختی های این راه صبر می کند. جناب سعدی می فرماید: «هزار سختی اگر بر من آید آسان است ... که دوستی و ارادت هزار چندان است ... سفر دراز نباشد به پای طالب دوست ... که خار دشت محبت گل است و ریحان است (غزلیات سعدی - غزل ۸۲)» عاشق در ناملايمات زندگی با امید وصال معشوق صبر می کند و از این رو عشق را می توان عاملی برای تقویت اراده در جهت حرکت به سمت معشوق به حساب آورد.

نکته ای که در این مورد وجود دارد این است که هر شخصی شایسته نیست که معشوق نهایی انسان قرار بگیرد و در این مورد باید از راهنمایی های عقلی کمک گرفت. برای مثال انسان نباید عاشق فردی باشد که دروغ گو و مردم آزار است و اگر عاشق این فرد است، باید عقل خود را به کار بیندازد و به هر قیمتی عاشق او نباشد و نخواهد خود را به او نزدیک کند. در غیر این صورت اگر فرد صاحب صفات کمالیه باشد انسان می تواند صفات کمالیه را در وجود خود کسب کند. در مورد رابطه ی عشق و عقل در مقاله ی پیشین بامداد با تفصیل بیشتری بررسی شد.

در پایان بار دیگر به پرسشی که در ابتدای مقاله مطرح شد باز می گردیم! «انرژی چیست؟!» یکی از تعاریف انرژی این گونه است: «انرژی خصوصیتی است که اگر به ماده ای برسد باعث گرم شدن آن ماده یا انجام کار توسط آن ماده می شود» شاید بتوان عشق را انرژی آدم برای حرکت به سمت انسان بودن تعریف کرد که باعث انجام عمل در انسان می شود!



محدثه جوادی، ادبیات دانشگاه تهران ۹۶

چراغ‌ها را روشن کرد...



مورد توجه و علاقه‌ی کیومرث صابری قرار داشت به طوری که همه می‌دانستند او سوگلی و نور چشمی صابری است.

صابری حتی در یکی از مصاحبه‌هایش، در پاسخ به این سوال که امیدتان در طنز نویسی به کیست؟ گفته بود: "قلمی که عبید و دهخدا در دست داشتند الان بی‌صاحب نیست. طنز دارد جان می‌گیرد. یکی از مشهورترین طنز نویسان امروز ماملا نصرالدین (ابوالفضل زرویی نصرآباد) فقط بیست و سه سال دارد. چراغ‌ها روشن می‌شود. شهر چراغانی خواهد شد."

حق با گل آقا بود. زرویی چراغ‌های طنز را با حمایت از شاعران جوان و بالابردن سطح طنز نویسی روشن نگه داشت. او فارغ التحصیل رشته زبان و ادبیات فارسی بود و تسلطش بر ادب فارسی، در اشعار کلاسیک و نو و همچنین آثار منشورش کاملاً مشهود بود. زرویی به مطالعه و بازخوانی متون قدیمی توجه بسیاری داشت و معتقد بود با بازخوانی این متون می‌توان با قلم طنزپردازان نام‌آشنایی همچون عبیدزاکانی آشنا شد و با بازخوانی متنی چون اخلاق الاشراف، می‌توان بادغده‌های آن روزگاران و نگاه طنزپرداز با مسائل روز گارش آشنا شد.

او معتقد بود مسائلی که عبید در باب‌های مختلف اخلاق الاشراف بررسی کرده است، امروز هم موضوع روزگار ماست و این مطالعات غنای آثار طنزپردازان را بالا می‌برد.

به همین منظور بود که نشست‌هایی با نام "رمز طنز" برگزار کرد و در این جلسات هفتگی، به بررسی اشعار طنزپردازان جوان و نقد آنها می‌پرداخت و این فرصتی مغتنم برای شاعران بود تا بتوانند با ارائه آثار خود و شنیدن نقدهای مختلف، با نقاط ضعف و قوت خود آشنا شوند.

فعالیت‌های زرویی به همین جا ختم نمی‌شود، او در مدت کوتاهی که مدیر دفتر طنز حوزه هنری بود هم تمام تلاشش را برای بالابردن سطح کیفی طنز کرد و در این راستا سلسله جلسات و شب شعرهایی با عنوان "در حلقه‌ی رندان" برگزار کرد که نخستین شب شعر طنز ایران محسوب می‌شد. زرویی مدت کوتاهی با حوزه همکاری کرد و بنابر دلایل شخصی و کاری، از حوزه هنری خارج شد اما دفتر طنز حوزه، که به دست او تاسیس شده بود کماکان به فعالیت خود ادامه داد و زرویی هم گاهی به دیدار اهالی دفتر طنز می‌رفت و هیچگاه ارتباطش را با حوزه قطع نکرد.

بعد از این اتفاقات، زرویی که از زندگی استیجاری و بی‌مهری اهل ادب به ستوه آمده بود، تهران را ترک کرد و در خانه پدری‌اش در احمدآباد مستوفی، ساکن شد.

ترک تهران نوعی قهر و دلخوری از فضای فرهنگی بود و باعث منزوی شدن و بدتر شدن حال او شد، به گونه‌ای که تمام وقتش را در خانه می‌گذراند و تمام فعالیتش در خواندن و نوشتن خلاصه می‌شد. و در تمام این مدت، به گفته خودش، سیدمهدی شجاعی بدون هیچ چشمداشتی از چاپ و انتشار آثارش حمایت کرد و حتی مخارج زندگی او را نیز متقبل شد.

کتاب "خاطرات حسنعلی خان مستوفی" نیز در همین دوران و توسط سیدمهدی شجاعی به چاپ رسید. ادامه در صفحه بعد

همین چند روز پیش بود که خانم سردبیر از من خواست برای شماره‌ی جدید بامداد، مطلبی در مورد ابوالفضل زرویی نصرآباد بنویسم. و من در آن لحظه خوشحال‌ترین بودم بابت این فرصت پیش آمده برای گفتن و نوشتن از زرویی نصرآباد.

اسم زرویی برای کسانی که هفته‌نامه‌ی گل آقا را دنبال می‌کرده‌اند، اسمی آشنا و محبوب است. و البته اولین چیزی هم که از ابوالفضل زرویی در ذهنم آمد، ستون تذکره‌هایش در هفته‌نامه گل آقا بود. همان تذکره‌های سیاسی معروفش که با نام مستعار ملا نصرالدین و درباره مقامات سیاسی آن دوره می‌نوشت و یکسال و یکماه بیشتر طول نکشید که جلوی انتشار آن تذکره‌ها را گرفتند و زرویی هم سالها بعد کتابی به نام "تذکره‌المقامات" منتشر کرد که مجموعه‌ی همان تذکره‌های چاپ شده در گل آقا بود.

در واقع این زرویی بود که برای اولین بار تذکره نویسی به شیوه‌ی اصیل آن را وارد طنز کرد و هیچگاه کسی در تذکره‌های طنز به پای او نرسید. او همچنین در یکی از شماره‌های گل آقا، تذکره‌ای در مورد کیومرث صابری نوشت:

"نقل است که در جوانی تعمیر ماشین می‌کرد. وقتی ماشین پیش او بردند که تعمیر کند ساعتی نگذشت که کرد. پس بر طریق پز با ایشان گفت که: ما اینیم! چون نظر کردند، سوپاپ در دستش دیدند و پنداشتند که یعنی گفت: ما سوفافیم! و این که او را سوپاپ می‌گویند، هم از این جهت است نه به جهت دیگر!"

زرویی بیست و یک ساله بود که در کنار کیومرث صابری فومنی (گل آقا) در راه اندازی هفته‌نامه گل آقا مشارکت کرد و بعدها هم برای مدت کوتاهی سردبیر آن شد. او در تمام مدت همکاری‌اش با این هفته‌نامه،





گزارش جلسات کتابخوانی

نیلوفر کریمی، مهندسی، علم مواد ۹۵

آدم کتابخوان، آن هم کتاب غیر درسی خوان، در شریف کم پیدانمی شود اما انصافاً تعداد محدودی هستند که حاضرند در طول دو هفته با هم یک کتاب خاص را بخوانند و ببینند بنشینند به گفت و گو.

یکی از رسم‌های چند ترم اخیر کانون شعر و ادب دانشگاه برگزاری جلسات کتابخوانی به طور یک هفته در میان، با حضور دکتر سیدان و در ساختمان شهید رضایی بوده است؛ که این ترم هم یکشنبه‌ها یک هفته در میان از ساعت ۱۴:۳۰ تا ۱۶ برگزار شد.

در این دوره به اتفاق دوستان موفق به مطالعه و بررسی ۶ رمان، داستان بلند و مجموعه داستان شدیم که ۳ تا از آن‌ها اثر نویسندگان ایرانی بودند.

برای اولین یکشنبه «مرگ ایوان ایلیچ» حقوقدان و تازه به ثروت رسیده‌ی «تولستوی» را مطالعه کردیم. بعد از آن با آقای لاکوود شبی را در «بلندی‌های بادگیر» سپری کردیم و سرگذشت عشق سراسر ویرانی کاترین و هیشکیلف را از زبان خدمتکار قدیمی آنجا شنیدیم تا ببینیم آیا «امیلی برونته» نفرین هیشکیلف را با مرگ او به پایان می‌رساند یا نه؟

پس از آن، با مجموعه داستان کمی ترس و لرز دار «ترس و لرز» اثر «غلامحسین ساعدی» سفری به جنوب ایران داشتیم و با مردمی ساده‌دل و ترس و خیال آن‌ها از دریا ماجراهای جالبی را از سر گذراندیم. سپس با هانتای عاشق کتاب «تنهایی پر هیاهو» ی «هرابال» اهل چک به کارگاه خمیر کردن کاغذ باطله رفتیم و در این رنج و عشق ۳۵ ساله با او همراه شدیم و کتاب و کاغذ و خودمان را در طبله خمیر کردن ریختیم.

دو رمان آخری که این ترم بررسی کردیم «پاییز فصل آخر سال است» و «هرس» آثار نویسنده جوان و خوش ذوق جنوبی «نسیم مرعشی» بودند. کتاب اول او که محتوای اصلی آن مشکلات جوانان امروزی از جمله مهاجرت بود، بسیار مورد توجه قشر کتابخوان قرار گرفته و همین‌طور برنده جایزه «جلال آل احمد» نیز شده است. بررسی این اثر بهانه‌ای شد تا جلسه نقد «هرس» را نیز با حضور خود خانم نویسنده برگزار کنیم. این شد که یکشنبه دوم دی ماه میزبان خانم مرعشی در سالن کنفرانس شهید رضایی شدیم و درباره هر دو رمانشان با ایشان به گفت و گو نشستیم. جای همه‌تان خالی گفت و گوی بسیار لذت بخشی بود و ایشان با روی گشاده و بسیار صادقانه و مهربان پاسخ تک تک بچه‌ها را دادند. تنها کاستی این جلسه آخر عدم حضور دکتر سیدان بود که به علت کسالت تشریف نیاورده بودند.

بسیار خوشحالم که این گفت و گو حسن ختام پربار و در خور شأنی برای جلسات کتابخوانی این ترم بود. در انتها از همه دوستانی که این ترم در جلسات شرکت کردند و کسانی که برای بهتر برگزار شدن آن تلاش کردند تشکر می‌کنم.



زرویی که تمام زندگی‌اش را صرف خنداندن و حال خوب مردم کرد، سه سال پایانی عمرش را در تنهایی گذراند آن هم در شرایطی که کسی سراغش را نمی‌گرفت و جویای احوالش نبود.

زرویی همان چراغ روشنی بود که با علم و طنز فاخرش، راه روشنی را پیش روی طنزنویسی پس از انقلاب، قرار داد.

جان طنزنویسی در روز دوازدهم آذر ماه سال جاری در قطعه هنرمندان بهشت زهرا به خاک سپرده شد. تابا زندگی کوتاه و رفتن بی‌هنگامش به مایه‌آوری کند که چقدر به افراد آگاه، متواضع و تاثیر گذاری همچون او نیاز مندیم.

از آنجایی که خود ملانصرالدین تمام تلاشش را برای حال خوب و طنز فاخر می‌کرد، حیف است این مطلب را با خبر در گذشتش به پایان ببرم.

به همین خاطر این مطلب را با شعری در مورد آموختن ادب از بی ادبان به پایان می‌برم.

"ادب آموختم ز بی ادبان"

(رک: گلستان: به نقل از لقمان!)

ترک "ماقال" و "من یقول" کنم

نتوانسته‌ام قبول کنم

که پسر را پس از کلاس زبان

بفرستم به پیش بی ادبان

که در آنجا به اشتیاق و طرب

بکند در کف فیض و کسب ادب

این ادب را که بی خرید و فروخت

می‌شود توی کوچه هم آموخت

اعتمادی به این مدل نکنید

بچه را توی کوچه ول نکنید

بچه‌تان اعتیاد می‌گیرد

می‌رود چیز یاد می‌گیرد

چه بسا عاشق کسی بشود

چشم در چشم اقدسی بشود

شاید آنجا کلک سوار کند

بایکی، نصفه شب فرار کند

ناگهان سنگ بر سبوزند؟

سوزن ایدزی به او زنند؟

بچه‌تان انگ "تابلو" نخورد؟

توی کوچه، تلو تلو نخورد؟

نبردش به جرم جاسوسی

یا کلنجار و فحش ناموسی؟

نکند توی کوچه، هی سروته

نشود پای ثابت صد و ده؟

پس به فرزند، یاد باید داد

ادب از بی ادب نگیرد یاد

یک کمی همت اختیار کنید

خودتان روی بچه کار کنید



کیمیا جوراچی، مهندسی هوافضا ۹۶

گزارش دوره بررسی مثنوی



بسم الله الرحمن الرحيم

مثنوی معنوی، مثنوی مولانا...

کمتر ایرانی‌ای هست که اسم این اثر جاودانه‌ی ادبی را نشنیده باشد و حتی اگر بگوئیم کمتر کسی در آسیا زیاد دچار اشتباه نشده‌ایم. اگر از من بپرسید از این هم جلوتر می‌روم و می‌گویم کسانی که در جهان اندکی اهل ادبیات و مطالعه باشند به طور قطع اسم این اثر ماندگار جلال‌الدین محمد بلخی را شنیده‌اند. کتابی که از آن به عنوان دریای بی‌کرانی از پندها و اندرزها یاد می‌شود. حال سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا اطلاعات ما در باره‌ی مثنوی تنها به شنیدن نام اثر، سراینده و قرن تألیف آن خلاصه می‌شود؟ اینکه ما به عنوان یک ایرانی که مظهر غرور هستیم (همان‌طور که پهلوان نام‌دارمان رستم مظهر غرور ایران است) و بسیار به پیشینه و تاریخ خود می‌بالیم و از آن مهم‌تر به عنوان نسل جوان این جامعه و حتی مهم‌تر از آن به عنوان دانشجویان دانشگاهی که از افراد آن به عنوان نخبگان یک کشور نخبه‌پرور یاد می‌شود، تا چه حد با این اثر معنوی آشنا هستیم و تا چه حد در زندگی مان نقش اساسی ایفا می‌کند؟ در اینجا می‌خواهم یک خبر مسرت‌بخش را با شما در میان بگذارم. به مدد خدا و همت دانشجویان دغدغه‌مند کانون شعر و ادب و صد البته همراهی بی‌چشم داشت استاد قیدی مدتی است که کلاس‌های مثنوی خوانی در ساختمان شهید رضایی دایر است... کلاسی که در آن فارغ از هیاهوی دنیای ماشینی امروز اندکی کنار هم به بخش فراموش شده‌ی وجودمان می‌پردازیم و آموزه‌های مثنوی را که همراه با تفسیر دل‌نشین استاد قیدی است با گوش جان می‌شنویم و در کنار آن به بررسی غزلیات مولانا نیز می‌پردازیم.

اکنون که پس از گذشت ۳ سال به انتهای دفتر پنجم نزدیک شده‌ایم جای دارد از شما عزیزانی که در این جلسات حضور پیدا کرده‌اید تشکر کرده و از شما عزیزانی که هنوز در جلسات شرکت نکرده‌اید دعوت کنیم که در ترم آتی به ما بپیوندید. سه‌شنبه‌ها ساعت ۱۷-۱۸:۳۰ سالن کنفرانس ساختمان شهید رضایی.



می‌دوید از هر طرف در جست و جو
چشم پر خون تیغ در کف عشق او
دوش خفته خلق اندر خواب خوش
او به قصد جان عاشق سو به سو
گاه چون مه تافته بر بام‌ها
گاه چون باد صبا او کو به کو
ناگهان افکند طشت ما ز بام
پاسبانان در شده در گفت و گو
در میان کوی بانگ دزد خاست
او بزد زخمی و پنهان کرد رو
گرد او را پاسبانی در نیافت
کش زبون گشته‌ست چرخ تندخو
بر سر زخم آمد افلاطون عقل
کو نشان‌ها را بداند مو به مو
گفت دانستم که زخم دست کیست
کو است اصل فتنه‌های تو به تو
چونک زخم او است نبود چاره‌ای
آنچ او بشکافت نپذیرد رفو
از پی این زخم جان نور رسید
جان کهنه دست‌ها از خود بشو
عشق شمس الدین تبریزی است این
کو برون است از جهان رنگ و بو
(آخرین غزل خوانده شده در ترم جاری)

تقویم ادبی

۱۴ آذر	۱ آذر
درگذشت غلامحسین یوسفی	درگذشت جک لندن
۱۵ آذر	۲ آذر
زادروز زین‌العابدین رهنما	زادروز عزیزالله جوینی
زادروز غلامرضا بروسان	زادروز علی شریعتی
۱۸ آذر	۵ آذر
زادروز محمدتقی بهار	درگذشت محمدعلی فروغی
۲۱ آذر	۷ آذر
زادروز احمد شاملو	درگذشت حمید مصدق
زادروز رضا براهنی	۱۰ آذر
۲۵ آذر	درگذشت ابوالفضل زرویی نصرآباد
زادروز عبدالکریم سروش	۱۱ آذر
۲۶ آذر	زادروز جلال آل احمد
درگذشت مولانا	۱۲ آذر
۳۰ آذر	درگذشت بهرام صادقی
زادروز حسین صفا	



امید ظریفی، فیزیک ۹۶

از سنت به بدعت: دگرگونی شعر معاصر فارسی



روح انتقاد و آزادی خواهی از سید اشرف حسینی و ادیب الممالک و دهخدا و بهار را خواندند؛ که همین موضوع نشان می دهد مردم آن زمان خواهان شعری دیگر بوده اند.

سپس در این مطبوعات، اندک اندک ترجمه هایی از آثار اروپایی نیز انتشار یافت. اتفاقی که راه تازه ای را در برابر چشمان شاعران و نویسندگان ایرانی باز کرد. هر چند در ابتدا ترجمه ای آثار اروپایی بسیار اندک و ناقص بود، با این همه، دریچه ی روشنی که این ترجمه ها به روی شاعران گشودند و افق های تازه ای را که در برابر چشم آن ها قرار دادند، نمی توان انکار کرد. به راستی که در آن زمان، ملت ما در برابر نسیمی که از سن، دانوب، تایمز و تiber به سوی مشرق می وزید ایستاده بود و از وزش این نسیم به شوق می آمد. نویسندگان ایرانی وقتی در برابر این نسیم قرار گرفتند، ناگزیر راه دیرینه ی خویش را به یک سوی نهاده و به ساده نویسی و واقع گرایی متمایل شدند؛ و همین مسیر بود که به وجود آمدن آثاری همانند سیاحت نامه ی ابراهیم بیگ و مقالات چرند و پرند دهخدا انجامید.



از مجموعه ی «تنه ی درختان» اثر سهراب سپهری

اما کار شاعران چنین نبود. از آغاز، اختلاف نظر در بین شاعران و شیوه ی ایشان دیده می شد. بنابراین هر دسته ای از شاعران راهی را برگزیدند؛ که آن ها را می توان به چند گروه تقسیم کرد. از گروهی که حاضر به کنار گذاشتن قالب های کهن نشدند و در همان قالب های قدیمی اندیشه های جدید خود را مطرح کردند تادسته ای که کوشیدند در قالب و شیوه ی دیگری شبیه به نمایش نامه، حرف ها و اندیشه های خود را منعکس کنند. در بامداد بهمن ماه بیش تر در مورد این موضوع گپ خواهیم زد!

منبع:

با چراغ و آینه، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن

بررسی جامع شعر فارسی پس از مشروطه و تحقیق درباره ی تحولات ادبی ناشی از این جنبش آزادی خواهانه ی عظیم کاری بس دشوار و گسترده است که در مجالی چنین اندک، غیر ممکن می نماید. ما در این شماره و شماره ی آینده ی بامداد، تنها به چشم اندازی از مهم ترین پدیده های این تحول خواهیم پرداخت.

شاید مفید باشد که در وهله ی نخست، کمی درباره ی اوضاع ادبی و اجتماعی قبل از مشروطه بدانیم. اگر به نقد و بررسی تاریخ ادبیات فارسی در دوره های مختلف بپردازیم، آن دوره یکی از دوره های ناخوشی ادبیات ماست و بی شک در آن روزگار، ادب فارسی دوره ی انحطاط خود را می گذراند. جدای از این که کار تقلید از قدما به طرز قبیحی بر تمام آثار آن دوره سایه افکنده، بل مهم ترین مشخصه ی ادبیات هر روزگار، که همانا انعکاس خواسته های مردم و تمایلات اجتماعی آن هاست، به هیچ نحوی در شعر این دوره وجود ندارد. شاعران این دوره، مانند قآنی، سروش و صبا همگی مقلدانی از شیوه های کهن هستند که هیچ رنگ و بوی تازه ای در شعرشان دیده نمی شود. شاید بتوان یکی از دلایل رکود شعر را در این دوره نبودن انتقاد ادبی دانست. مهمی که اصولاً به معنی درست کلمه، هیچ وقت در ادب فارسی وجود نداشته.

اما نخستین شاعری که به وضع زندگی مردم و اختناق محیط توجه کرد و در شعر خود به انتقاد از اوضاع جامعه پرداخت، فتح الله خان شیبانی (۱۲۰۴-۱۲۶۹ خورشیدی) بود. در شعر این شاعر بزرگ، قطعاتی نیکو و جان دار به چشم می خورد که نمایش گر اوضاع زندگی و شرایط اجتماعی اطراف اوست:

یار پریشان و زلف یار پریشان

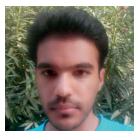
شهر پریشان و شهر یار پریشان

یا

این راعیان شاه چرا بر رعیتش

چون گرگ بر گله همه خشم آوردند و کین؟

از این مورد که بگذریم، برای بررسی تحول ادب فارسی در دوران معاصر خواسته یا ناخواسته باید به پیدایش مطبوعات نیز بپردازیم. بی گمان نقشی که مطبوعات در تحول سلیقه ی مردم و دگرگون کردن طرز اندیشیدن ایشان داشتند غیر قابل انکار است. با انتشار مطبوعات بود که نخستین گام های آزادی فکری در جنبه های سیاسی و ادبی برداشته شد. این مطبوعات بودند که با انتشار نثرهای طنز آمیز و در عین حال ساده، مردم را به آزادی و آزادمنشی رهنمون کردند. در شعر نیز به جای آن که مردم چاپلوسی های قآنی را بخوانند، آثاری سرشار از



مجید فلاهی، مهندسی نفت ارشد ۹۶

گل آقا*



به اطرافم نگاه می‌کنم. بیش ترشان آشنا نیستند اما به من شبیه‌اند. دلم برای دوستانم تنگ شده. یکی از آن‌ها مدام زنگ می‌زند اما جوابش را نمی‌دهم. یک روز اتفاقی مرا دید و فهمیدم قبل تر چقدر بلند صحبت می‌کردم.

حوصله‌ی تمرین و درس و کنکور را ندارم. لذتی در آن‌ها نمی‌بینم. می‌خواهم لذت جدیدی تجربه کنم. حال خوشی به من دست داد. باور نکردنی بود. سرعت همه چیز کند شده بود. می‌توانستم روی هر چیزی که می‌بینم تمرکز کنم. آن قدر عمیق که تعداد ذرات آن جسم را بشمارم. از لای کتاب قطوری که مطالعه‌اش خواب‌آور است، موبایلم را بیرون می‌کشم و شماره‌اش را که از دوست دوست دوستم گرفتم، می‌گیرم و او می‌گوید: بیا میدان آزادی. برایم مهم نیست چقدر فاصله دارم، قبول می‌کنم.

امتحان بد نبود. اما زیاد خوب هم

نبود. بعد از امتحان، با چند نفر

از هم کلاسی‌ها جلوی

دانشکده سیگار

کشیدیم. یکی

گفت آخر هفته

بعد از میان‌ترم‌ها،

برنامه‌ای در خانه‌ی

دوستش دارد و

مراهم دعوت

کرد. خیلی دلم

می‌خواست از

خوابگاه بیرون بزنم.

گفتم که من هم می‌آیم.

قبلاً هم یکی دو بار زمان

دیرستان، بعد از گردش‌های

آخر هفته سیگار کشیده‌ام. یک

نخ سیگار را چهار پنج نفری می‌کشیدیم

و همه با هم سرفه می‌کردیم. به کسی که بیش تر

سرفه می‌کرد می‌خندیدیم. الان قیمت یک پاکت سیگار چند است؟

شاید کمی آرامم کند تا بتوانم او و بی‌وفایی‌اش را فراموش کنم و باید

فراموشش کنم تا به درسم برسم. نباید معدل این ترم، معدل کلم را

خراب کند. برای پذیرش گرفتن باید معدل بالا باشد.

با استرس زیاد در سایت سازمان سنجش، اطلاعاتم را وارد می‌کنم. از

خوش حالی فریادم می‌کشم: شریف!

همه جا دود است، اما بویی حس نمی‌کنم. خود را در آینه‌ای می‌بینم و لبخند مرده‌ای روی لب دارم. صداهای درهم و برهمی می‌شنوم. گاه صدای خنده، گاه ناله و گاهی کسی مرا صدا می‌زند. نمی‌دانم چرا هیچ وقت پاسخش نمی‌دهم؟ آب دهانم خشک شده و تشنگی‌ام هر لحظه شدیدتر می‌شود. کمی که فکر می‌کنم، گرسنه هم هستم. آن قدر گرسنه که برگ‌های خشک نم‌خورده‌ی چنار زیر نیمکت هم خوشمزه به نظر می‌رسند. نمی‌دانم چند وقت است گرسنه‌ام؟ در همین دم تصمیم می‌گیرم در جست‌وجوی غذا برخیزم. سایه‌ای از دور می‌بینم. نزدیک‌تر می‌شود. خیلی نزدیک است. سایه می‌گوید: چه بوی گندی داره! اما من می‌خندم و سایه می‌رود.

باید تصمیم بگیرم و روی تصمیم پافشاری کنم. هیچ کس

مهم نیست. امروز چهارشنبه است و دو روز به

جمعه مانده. شماره‌اش را از حافظه‌ی

گوشی پاک می‌کنم و تمام

پیام‌ها را حذف می‌کنم.

نباید راه برگشتی بماند.

اما با او چه کنم؟ ما

دوست‌ایم و خوب

نیست هم‌دیگر را

تنها بگذاریم. با خود

مرور می‌کنم که

چطور قانعش کنم،

ولی شاید نتوانم،

چون به قانع بودن

خودم نیز مشکوک‌ام.

گاهی به این می‌اندیشم

که با این اتفاق سازگار

شوم و کنارش زندگی کنم.

احساس می‌کنم هر روز و هر لحظه

از علاقه‌مندی‌هایم چیزی نابود می‌شود.

اگر این طور پیش برود، پس از مدتی به خودم

نیز علاقه‌ای ندارم و شاید همین، دلیل فکر کردن به سازگاری باشد.

از آن طرف هر روز به لیست ازدست‌رفته‌ها، ردیفی اضافه می‌شود.

آخرین ردیف کنکور ارشد بود که خواب ماندم و بعد از ظهرش فقط

لبخند مرده‌زدیم.

رویاهایم از یادم رفته. تعداد سیگارهایم از دستم در رفته. فقط وقتی

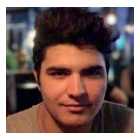
موجودی کارتم زودتر از قبل آب می‌رود می‌توانم حدس بزنم این

ماه چند پاکت بیشتر کشیده‌ام. بعضی اوقات، سرفه‌های خلط‌دار و

زمختی صدا تلنگری به من می‌زند.



* برگرفته از تجربیات واقعی



امین سعیدی، مهندسی نفت ۹۵

معرفی جایزه جلال آل احمد



«اگر دلتان گرفت و خوابتان نبرد شعر بخوانید.

اگر در هجوم احساسات اید و ذهنتان اسیر قلبتان شده، بنویسید.

برای درک و همزادپنداری و زندگی کردن در کالبد هزاران شخصیت دیگر، کتاب بخوانید.»

این ها سخنان معلم ادبیات دوران خردسالی ام هستند؛ همیشه تکرارشان می کرد و می گفت ادبیات دریای عدالت است، برای همه است و هر کس به اندازه‌ی خود از آن می نوشد تاسیراب شود. یکی شعر می خواند، یکی رمان می نویسد، دیگری نقادانه به آثار نگاه می کند، کسی دیگر شعر می گوید، یکی هم خود را غرق دریا می کند و از آفریده‌های دل‌نشین دیگرانسان‌ها استفاده می کند.

ادبیات مساوی با برابری است و عدالت در آن موج می زند، هر کس بخواهد در بهرویش باز است و می تواند واردش شود، خود را تقویت کند، اندیشه‌سازی کند و سپس به اشتراک بگذارد، به اشتراک بگذارد فهم و قلبش را، اثر خلق کند و برای زیباتر ساختن آن از ادبیات کمک بگیرد.

همواره هستند افرادی که آثار را می خوانند، نقد می کنند، تمجید می کنند و از آن درس می گیرند، هر انسانی غار شگرفی است که باید کشف شود، باید درست کشف شود و سپس معرفی شود، معرفی شود تا همه او را بشناسند و از او یاد بگیرند و در وقت مناسب از او تجلیل کنند؛ همان‌طور که اکنون تجلیل می کنند.

برای شناساندن و قدردانی راه‌های مختلفی وجود دارد؛ ولی از رایج‌ترین مسیرها می توان به اهدای جایزه اشاره کرد؛ زیرا هم قدردانی

محسوب می شود و هم باعث می شود تا

اثر را بشناسیم و برایش وقت بگذاریم.

در کشور ما نیز از آن‌جا که یکی از مهدهای ادب است، زیاد اند افرادی که ادبیات را می پسندند و در راهش تلاش می کنند؛ از این‌رو ارگان‌هایی وجود دارند تا تجلیل به عمل بیاورند و بشناسانند.

جایزه‌ی ادبی جلال آل احمد یک جایزه ادبی دولتی است که به منظور معرفی آثار برگزیده ادبیات داستانی پایه‌گذاری شده است و هر ساله در سالروز تولد جلال آل احمد به برندگان تقدیم می شود. البته امروزه این جایزه به آثار مختلفی در بخش‌های گوناگون تعلق می گیرد که اکنون و در سال اخیر

می توان به بخش‌های زیر اشاره نمود:

- بخش نقد ادبی
- بخش داستان کوتاه
- بخش مستندنگاری
- بخش رمان و داستان بلند
- بخش آثیه‌داران داستان ایرانی

روند گزینش آثار به این صورت است که در مرحله اول، انتخاب اولیه و دسته‌بندی آثار رسیده توسط دبیرخانه و زیر نظر هیأت علمی صورت می گیرد؛ سپس در مرحله دوم، آثار منتخب از مرحله اول، توسط هیأت داوران، داوری می شود تا آثاری که نصف به علاوه یک رأی مثبت کسب کند، به مرحله سوم بروند و بعد از آن هیأت داوران از میان آثار منتخب مرحله دوم و آثار ارائه‌شده بر مبنای دو تبصره پیشین، ۵ اثر را در هر بخش به عنوان نامزد برنده‌ی جایزه انتخاب می کنند و در مرحله ی آخر نیز هیأت انتخاب نهایی در هر بخش متشکل از هیأت داوران آن بخش، دبیر علمی جایزه یا نماینده وی و یک نفر از اعضای هیأت علمی به انتخاب همین هیأت، اثر برگزیده را تعیین و به دبیرخانه معرفی می کنند تا در مراسم اهدای جوایز اعلام شود.

از افرادی که به دریافت این جایزه نائل شده‌اند، می توان به «نغمه ثمنی» برای اثر «تماشاخانه اساطیر»، «منصور انوری» برای رمان «جاده جنگ»، «نسیم مرعشی» برای رمان «پاییز فصل آخر سال است»، «محمد رضا بایرامی» برای کتاب «لم یزرع» و «رضا امیرخانی» برای کتاب «رهش» اشاره نمود.





صابر آرامی منش، ارشد شیمی فیزیک

معرفی و نقد کتاب



کتاب «لذات فلسفه»

(پژوهشی در سرگذشت و سرنوشت بشر)

نویسنده: ویل دورانت

مترجم: عباس زریاب خوئی

انتشارات: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



کتاب پیش‌رو با نام «لذات فلسفه» که بازنویسی شده کتاب «کاخ‌های فلسفه» اثر «ویل دورانت»، مورخ برجسته و نویسنده کتاب «تاریخ تمدن»، است.

در این اثر ویل دورانت با گله‌مندی از به‌فراموشی سپرده‌شدن فلسفه سعی در نوزایی فلسفه با اشاره به فواید و لذت‌های سرشار آن دارد. لذت‌هایی که در جامعه علم‌زده امروز نه تنها مورد استقبال عموم نیست؛ بلکه ارزش و اهمیت خود را میان اندیشمندان و دانشمندان علوم گوناگون نیز از دست داده‌است.

در این کتاب ویل دورانت سعی بر پوشش کامل موضوعاتی دارد که اهمیت فلسفه را به ما دوباره یادآوری کند و از این رو موضوعات بسیاری را مورد بررسی قرار داده‌است؛ موضوعاتی که تنوع فصل‌های کتاب را توجیه می‌کند.

کتاب شامل فصل‌های متعددی از قبیل منطق و شناسایی‌نگری، فلسفه اولی که دربرگیرنده مطالبی هم‌چون ماده و حیات، ذهن و سایر موارد از این قبیل، مسائل مربوط به اخلاق، بحث‌های زیست‌شناختانه در باب عشق و فلسفه مهرورزی، زیبایی‌شناسی و فلسفه سیاسی و در نهایت گفت‌وگویی پیرامون فلسفه دین است.

صرف نظر از مطالب عمیق و فراوان موجود در فصل‌های گوناگون کتاب، در مورد متن کتاب و شیوه نگارش آن باید چنین گفت که متن گیراست و البته شامل پیچیده‌گویی فلسفی است و جمله‌بندی‌های دوپهلویی هم به چشم می‌خورد که خواننده را دچار سردرگمی می‌کند. در پاره‌ای از موضوعات از قبیل مسائل زیست‌شناختانه عشق، مطالب خلاصه و حاوی اطلاعات کلی و اندکی است.

در کنار نقدهای بالا باید به جالب‌بودن قسمت انتهایی کتاب نیز اشاره کرد که تا حد بسیار خوبی پراکندگی مفاهیم کل کتاب را به جمع‌بندی مشخص و هدف‌مندی هدایت می‌کند و خواننده هوشیار را به سر ذوق می‌آورد و از نکات مثبت و مفید کتاب است.

در انتهای کتاب گفت‌وگویی متشکل از شخصیت‌هایی متفاوت پیرامون فلسفه دین وجود دارد که بسیار شایان توجه است.

گفت‌وگوکنندگان از مذاهب و باورهای دینی و غیردینی متفاوتی شامل منکرین خدا، متحیران در دین، مسیحی‌ها و یهودی‌ها و دین‌باوران مذهبی، مردم‌شناسان، مورخان، روان‌شناسان و دانشمندان و عارفان است که هر کدام از دریچه منحصر به فرد خود به مسأله خدا و دین می‌نگرند و اطلاعاتی را مطرح می‌کنند که برای دیگری هم چالش و هم درخور توجه است و در این بین نکته مهم، فراهم‌بودن بستر پذیرش عقاید دیگران و آزادی موجود میان این افراد است که فرصت را برای فلسفه‌ورزی فراهم آورده‌است که نویسنده کتاب به دنبال ایجاد آن در جامعه کنونی و حل چالش‌های زندگی بشر امروزی است.

در واقع یکی از لذات فلسفه که در کتاب نیز مطرح می‌شود، چشیدن طعم ادراک اندیشیدن و روحیه حقیقت‌جویی است که ثمره فلسفه ورزیدن است و آن‌چه فلسفه را به شکوه می‌رساند، همین فراهم‌بودن امکان گفت‌وگو و تبادل اندیشه در بستری آزاد و به‌دور از تعصب

فلسفه‌در زندگی انسان امروز، شاید بیش از پیش در لابه‌لای چرخ‌دنده‌های خردکننده علم تجربه‌محور، آسیاب شده‌باشد و امروزه کم‌تر دانشمندی فلسفه را به علم ترجیح می‌دهد و البته به‌طور کلی نیز از دیرباز، فلسفه به‌واسطه مخاطب عام مورد غفلت دائمی بوده‌است.

گرچه در این میان فلاسفه کوششی جهت یگانه‌سازی و حفظ شکوه آن در مقابل علم، در قالب فلسفه‌ی علم انجام داده‌اند اما هم‌چنان نارسایی‌های چندانی به چشم می‌خورد که در ظاهر ناشی از بنیان متفاوت فلسفه و علم می‌باشد؛ علمی که بر پایه تجربه و آزمایش بنا شده‌است و گرچه نظریات آن ظاهراً اساسی‌تر است؛ اما در نهایت به‌بوته آزمایش تجربه سپرده می‌شوند و تایید آن‌ها برعهده مشاهده تجربی است؛ حال آن‌که فلسفه از اصول تجربی پیروی نمی‌کند و نمی‌توان آرای فلسفی را مورد آزمایش تجربی قرار داد و تنها می‌توان به آن‌ها در ذهن آگاه هوشمندمان باور و ایمان داشته‌باشیم؛ که در قالبی منطقی پایه‌ریزی می‌شوند؛ فلسفه به‌ظاهر حاصل کوشش نسل بشری است و نه ذات طبیعت و هستی؛ و شاید این شکاف میان آن‌چه باشد که تجربه می‌شود و آن‌که تجربه می‌کند، میان پیرامون و درون، ذهن و ماده و مشاهده‌شونده و مشاهده‌گر.

اما هم‌چنان پرسش این‌جا است که معنای زندگی و هستی چیست و چه کسی باید آن را تعیین کند؟

چرا به اصول اخلاقی نیاز داریم و پابندی به آن‌ها چه تاثیری بر سرنوشت ما دارد؟

آگاهی ما از کجا سرچشمه می‌گیرد و چگونه می‌اندیشیم؟

پرسش‌هایی از این قبیل را نمی‌توان با ابزارهایی همانند علم پاسخ داد و تا زمانی که روح پر آشوب آدمی به دنبال پاسخ این پرسش‌ها است، فلسفه زنده می‌ماند تا کاخ‌های خود را از نو بسازد و بر تمدن بشری بار دیگر حکم فرماید و پیرامون دیگری به نام علم به پایان خود برسد. کتابی که قصد معرفی آن را دارم حاصل کوشش فیلسوف و مورخی برجسته است که نیاز بشر امروز به فلسفه‌ورزیدن را بیش از پیش می‌داند و علم‌زدگی محض را نقد می‌کند و توصیه به بازگشت به عصر فلاسفه را مطرح می‌کند تا اندیشه‌های افلاطون و ارسطو و دکارت و هگل و نیچه را مطالعه کنیم و به چالش بکشانیم و خردورزی و حکمت‌آموزی را جایگزین علم‌زدگی و تکنولوژی‌مداری کنیم و کاخ‌های ویرانه‌شده فلسفه را دوباره پایه‌گذاری کنیم و بر شکوه دوباره آن بنگریم و بر خود ببالیم.

شعر برگزیده مسابقات بداهه

شعر برگزیده مسابقه بداهه آبان ماه با سه کلمه ابر، صبح و ژاله

همه بیتاب، برادر! همه هم‌رنگ، برادر!
 نه طلوعی نه صبحی همه بیرنگ، برادر!
 دلمان تنگ نسیمی است که از یار بگوید
 دل ما خوب بروید ز غم و زنگ، برادر!
 من شنیدم که ببرند سَرَم راسر کویش
 چه عجب، بین دل و عقل شده جنگ، برادر!
 چشم مان منتظر یک نظر نرگس چشمش
 چه کسی می‌نگرد بر منِ دلتنگ، برادر!
 دلمان خالی و اما دلِ ابرِ دلمان پُر
 که شود خُرد به ژاله، دل از سنگ، برادر!
 مانند یم رخس را، ولی از سایه‌ی رویش
 دل ما پر شد از آن چهره‌ی گل‌رنگ، برادر!
 چه کنم؟ درد دلم با که بگویم ز تو بهتر
 قلم اندر گرو چشم و دل ارژنگ، برادر!

#میرحسین_تاریوردی

شعر برگزیده نو

به من حق می‌دهی؟
 هر موج کوچک می‌تواند
 چشم‌هایم را بترساند
 من از طوفان
 برایت گفته‌ام،
 اما نمی‌دانی
 چه طوفانی...

چنین آرام، این ساحل
 من و تو
 پا به پا
 آغوش در آغوش
 دل در دل

من از طوفان می‌آیم
 قایم از مرگ برگشته
 به من حق می‌دهی؟
 باور ندارم برگ برگشته

بهاره سلمانی
 ۲۳ آبان ۹۷

است که ما در گفت‌وگوی انتهای کتاب میان شخصیت‌ها می‌یابیم که از بیان نظرات خود واهمه‌ای ندارند و تلاشی برای کشف حقیقت نهایی انجام می‌دهند.

گفت‌وگوی انتهای کتاب، خواننده را دچار آشوب اطلاعاتی می‌کند و در فرصتی بسیار کوتاه و مطلبی نه چندان پیچیده و طولانی به اندیشه‌ورزی عمیق‌تر در دین تشویق می‌کند.

این که چطور دین از طریق تکامل انسانی از دوره غارنشینی به شکل امروزی درآمده (تاریخی)، یاناشی از فرا فکنی روان‌شناختانه انسان‌هایی خاص یا مجموعه نسل بشری است (روان‌شناسی) یا چاره‌ساز و امیدبخش و حقیقت‌نهایی است (دین‌باورانه و مذهب‌گرایانه) یا این که چطور دریچه‌ای به سوی جهان متافیزیکی است و هستی را یک‌سره اصول غیرمادی می‌داند (عرفان).

ویل دورانت با گردآوری این شخصیت‌ها سعی در بازسازی تمثالی جامعه بشری دارد که پویایی اندیشه‌های گوناگون در آن به وضوح به چشم می‌خورد و جهانی مملو از افکار گوناگون است که برده علت‌جویی‌های فرساینده است و به تعبیر خود او: "بشر امروز به جایی رسیده که حتی برای انجام ساده‌ترین کارها نیازمند درک و داشتن علتی مشخص است و از مسیر غرایز طبیعی خود منحرف شده است." و هوشمندی ویل دورانت در نتیجه‌گیری انتهای این بخش است که روان آدمی را روشن می‌سازد و قدرت احیای مجدد می‌بخشد.

در انتها مطلب به گونه‌ای جمع‌بندی می‌شود که تمامی شخصیت‌های درگیر بحث به نوعی منطق و ایده مشترک از دین می‌رسند و صلح و آزاداندیشی ناشی از برادری و برابری را در کنار هم می‌ستایند و تلاش می‌کنند علی‌رغم تفاوت‌های آشکاری که با هم دارند سازش کنند و ادراک دیگری را سرلوحه خود قرار دهند که هدف نهایی فلسفه برای رسیدن به آرامشی است که بشر مدت‌ها است به دنبال او است و البته نباید این جمع‌بندی را با «پلورالیسم» یا «کثرت‌گرایی دینی» اشتباه گرفت؛ بلکه ویل دورانت با طرح این گفت‌وگو اشاره به این موضوع می‌کند که فلسفه باید در جهت ادراک باشد و از این رو مطالعه فلسفه را چاره‌ساز چالش‌های بشر امروزی می‌داند.

شعر برگزیده سستی

دلم خوش است که رویای دیگری دارد
 برای پرسه‌زدن پای دیگری دارد
 مدام روز و شب این جاسکوت می‌بافد
 در او سری است که سودای دیگری دارد
 اگر برای دل من چراغ راه نشد
 برای دیده‌شدن جای دیگری دارد
 همیشه در دل من جاری است رودی که
 شنیده‌ام سر دریای دیگری دارد
 اگر چه سخت از این روزگار دلگیرم
 دلم خوش است که فردای دیگری دارد

#عنا_نوری

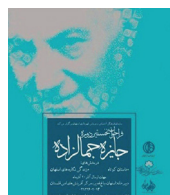
اخبار ادبی



نیکولا ماتیو برنده

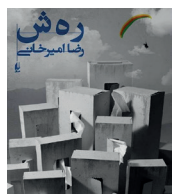
جایزه ادبی گنگور فرانسه شد

جایزه گنگور، بزرگ‌ترین جایزه ادبی فرانسه و یکی از مهم‌ترین جوایز ادبی در سطح جهان است که هر سال عمدتاً به رمانی از یک نویسنده تعلق می‌گیرد. این جایزه امسال به رمان «پس از آنها فرزندانشان»، دومین رمان نوشته نیکولا ماتیو تعلق گرفت.



ارسال ۱۵۴۷ اثر به جایزه جمالزاده

رضاروحانی، دبیر اجرایی نخستین جایزه محمدعلی جمالزاده با اشاره به استقبال شرکت کنندگان، تعداد آثار ارسال شده به دبیرخانه این جایزه را ۱۵۴۷ اثر اعلام کرد و گفت: بیش‌ترین اثر در بخش داستان آزاد ارسال شده که شامل ۹۷۸ داستان است. روحانی در ادامه از دریافت آثار شرکت کنندگانی از کشورهای کانادا، آمریکا، فرانسه و ایتالیا خبر داد.



«رهش» برنده جایزه جلال آل احمد

رهش، رمان جدید رضا امیرخانی، دانش‌آموخته دانشکده مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف، در مراسم اختتامیه جایزه جلال که با حضور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، رئیس کتابخانه ملی ایران، معاون فرهنگی وزیر ارشاد، اعضای هیات علمی و داوران این جایزه، مسئولین فرهنگی، نویسندگان و اصحاب رسانه برگزار شد، به عنوان برنده بخش «رمان و داستان بلند» این جایزه معرفی شد. گفتنی است امیرخانی مبلغ نقدی این جایزه را به «مؤسسه پژوهشی دانابار» که هدفش توانمندسازی آموزگاران اهل سنت مقطع ابتدایی است، اهدا کرد.



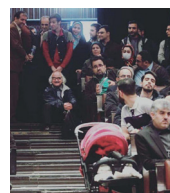
"۶۴۱۰ روز تنهایی" رونمایی شد

به نقل از روابط عمومی فرهنگ سرای انقلاب اسلامی، مراسم رونمایی از این کتاب ۲۶ آذرماه با حضور نعمت‌الله سعیدی و محمدسعید میرزایی در فرهنگ سرای انقلاب اسلامی برگزار شد. این مجموعه، ۳۰ قطعه شعر در حوزه دفاع مقدس است. طیبه نیکوی صاحب این اثر، در بخش پایانی مراسم، گفت: من سعی کردم زن در این مجموعه یک نقش محوری باشد و نشان بدهم مادران و همسران شهدا حضور غیر مستقیم در جنگ داشتند و تاثیر گذار بودند.



«کتاب شعر شریف» مجوز چاپ گرفت

۳۱ اردیبهشت ۹۶، با حضور حسین جنتی، حامد ابراهیم‌پور، محمدرضا طاهری و سمانه کهریاییان در سالن آمفی تئاتر مرکزی دانشگاه صنعتی شریف، از کتاب شعر شریف رونمایی شد. در این کتاب آثار ۱۴ شاعر شریفی به چاپ رسیده است. حال انشارات «افرا شریف» با همکاری کانون شعر و ادب دانشگاه صنعتی شریف اقدام به اخذ مجوز این کتاب کرده و به زودی رسماً وارد بازار نشر می‌شود.



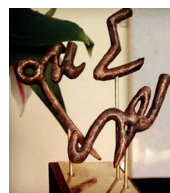
نکوداشت استاد محمدعلی موحد

مراسم نکوداشت ۷ دهه خدمات فرهنگی و ادبی محمدعلی موحد، مولانا شناس، با حضور غلامعلی حداد عادل، محمدرضا شفیعی کدکنی و جمعی از اساتید ادبیات و علاقه‌مندان، ۲۷ آذرماه در دانشگاه تهران برگزار شد. در این مراسم نشان یونسکو به محمدعلی موحد اهدا و از تبریکات و یادبود این باغبان مثنوی رونمایی شد.



«هرس» با ترجمه کردی منتشر شد

نسیم مرعشی پس از انتشار رمان «پاییز فصل آخر سال است» و فروش فوق‌العاده‌ای که داشت، دومین رمان خود را با نام «هرس» با همکاری نشر چشمه، به چاپ رساند. رمانی که به گفته خود نویسنده، پخته‌تر از اثر اول او است. آذر امسال، «سهر به ست جیهاد» ترجمه کردی این کتاب را با نام «بوژانه‌وه» منتشر کرد که با واکنش نسیم مرعشی در صفحه اینستاگرام او همراه شد: «نویسنده‌گی بعضی وقت‌ها خیلی قشنگ می‌شود».



جایزه شاملو به «آشویتس خصوصی» رسید

حسن همایون با مجموعه شعر «آشویتس خصوصی من» برگزیده این جایزه شد و جایزه خود را از آیدا شاملو (سرکیسیان) گرفت. ضیاء موحد، محمدرضا اصلانی، هوشنگ چالنگی، مراد فرهادپور و احمد پوری داوری شعر «شاملو» را بر عهده داشتند. در مراسم پایانی این جایزه که با اجرای رویا تیموریان همراه بود، مراد فرهادپور و محمدرضا اصلانی درباره شعر مدرن صحبت کردند. هم‌چنین ستاره اسکندری شعری از احمد شاملو خواند و پیام محمد شمس لنگرودی نیز در این مراسم خوانده شد.

گزارش تصویری



بزرگداشت شمس و مولانا

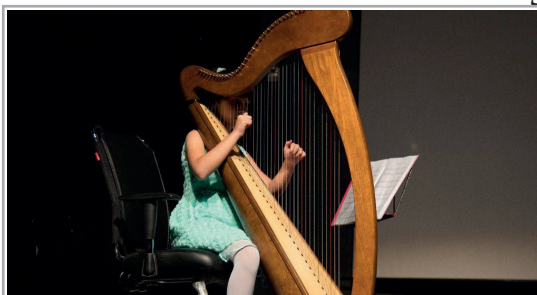


سخنرانی دکتر شهرام پازوکی

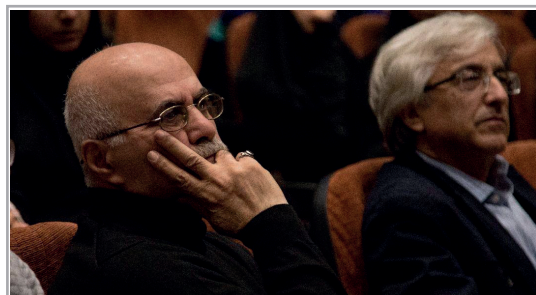


موسیقی زنده (دف و تنبور)

خیام شناسی



موسیقی زنده (چنگ)



بهروز غریب پور

مسابقات مشاعره



رتبه سوم: علی ضیغمی نژاد رتبه چهارم: علیرضا بیات



قهرمان: صابر آرامی منش نائب قهرمان: سید محمد کشفی



جلسات شعرخوانی با حضور دکتر رحیمی



غرفه کانون شعر و ادب



نقد کتاب «ملت عشق»



جلسه پرسش و پاسخ با حضور نسیم مرعشی



مهدی دیزانی، مهندسی مکانیک ۹۵

Keep Talking



Pink Floyd- The Division Bell

[For millions of years mankind lived just like the animals

Then something happened which unleashed the power of our imagination

We learned to talk]

There's a silence surrounding me

I can't seem to think straight

I'll sit in the corner

And no one can bother me

I think I should speak now (Why won't you talk to me?)

I can't seem to speak now (You never talk to me)

My words won't come out right (What are you thinking?)

I feel like I'm drowning (What are you feeling?)

I'm feeling weak now (Why won't you talk to me?)

But I can't show my weakness (You never talk to me)

I sometimes wonder (What are you thinking?)

Where do we go from here (What are you feeling?)

[It doesn't have to be like this

All we need to do is make sure we keep talking]

(Why won't you talk to me?) I feel like I'm drowning

(You never talk to me) You know I can't breathe now

(What are you thinking?) We're going nowhere

(What are you feeling?) We're going nowhere

(Why won't you talk to me?)

(You never talk to me)

(What are you thinking?)

(Where do we go from here?)

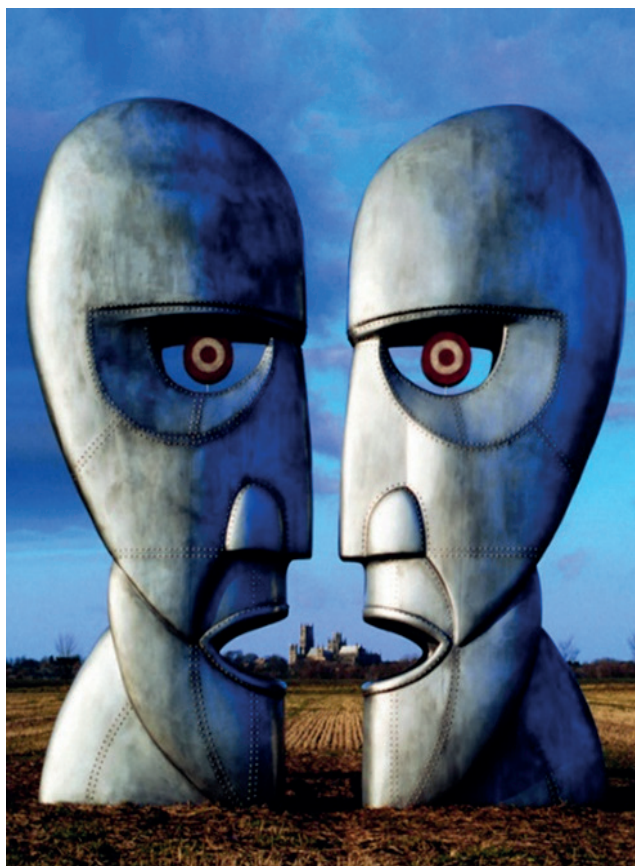
[It doesn't have to be like this

All we need to do is make sure we keep talking]

تفکر بدون کمک گرفتن از زبان ممکن نیست. کسی که فکر قوی تری دارد، قطعاً چیرگی بیشتری بر زبان دارد. اصلاً منشأ تفاوت انسان و حیوان همین سخن گفتنی است که نسل بشر مدت‌ها است مشغولش بوده و حیوان از آن محروم. «اگر یک شیر می‌توانست سخن بگوید، ما نمی‌توانستیم آن را بفهمیم». همین حرف ویتگنشتاین مؤید آن است که سخن تا چه اندازه عامل ایجاد افتراقات است. تفاوت‌ها از این هم عمیق‌تر می‌روند؛ زمانی که می‌بینیم اختلافات بسیار بین نژادهای مختلف انسان، ریشه در زبان متفاوت آن‌ها دارد.

آن‌چه برای هر کس مهم است، استفاده از این زبان برای بقای خودش است. قدرت استفاده از زبان برای برقراری ارتباط همان چیزی است که هر شخصی باید کم و بیش داشته‌باشد. شاید دنیا در حال حاضر نیازی به مانداشته‌باشد، شاید زندگی و تکامل ما برای دنیا مهم نباشد؛ اما به هر حال ما نیاز داریم تا با این دنیای بی‌توجه برای بقای خود در تعامل باشیم. قطع ارتباط و ایجاد انزوا برای هر فرد شاید در نگاه اول امری جذاب و بدیع به نظر برسد، ولی آن‌چه از پس آن می‌آید نوعی حس رخوت و ناخوشایندی است که با گذشت زمان عصیان فرد منزوی را ایجاد می‌کند.

لزومی نداشت ما ناطق باشیم؛ با این وجود بهترین کار این است که عقیده‌ی هاو کینگ را بپذیریم و برای ایجاد ارتباط تلاش کنیم.





دکتر سعید رحیمی

«دری» وری

ماجرای «کف بریدن»

با دقت در گونه گفتاری زبان فارسی در زمانه حاضر نوعی گرایش به کاربرد برخی واژه‌ها و اصطلاحات دیده می‌شود که بیانگر تحوّل بنیادین به نسبت گونه گفتاری این زبان در دهه‌های پیشین است. واژه‌ها و اصطلاحاتی از قبیل «خفن»، «خز شدن»، «سوتی دادن»، «گاف دادن» و نمونه‌هایی از این دست. فاصله بین گونه رسمی زبان و گونه گفتاری آن امری است طبیعی که در سایر زبان‌ها همچنین در روزگاران پیشین زبان فارسی وجود داشته است. برای مثال چنان که از کتاب مقالات شمس تبریزی برمی‌آید، تلفظ گفتاری واژه‌هایی همچون «فلک»، «گسلیدن» و «استاد» به ترتیب «فلق»، «سگلیدن» و «استا» بوده است. (شمس تبریزی ۱۳۷۷، ص ۲۹۳) در کتاب مناقب العارفین نیز، ضمن نقل حکایتی در باب چگونگی ارادت مولوی به صلاح‌الدین زرکوب نقل شده است که: «...روزی حضرت مولانا فرمود که آن قلف را بیاورند و در وقت دیگر فرمود که فلائی مفتلا شده است...» در این جا «بوالفضولی» ایراد می‌گیرد که: «قفل بایستی گفتن و درست آن است که مبتلا گویند.» مولوی در پاسخ می‌گوید که: «جهت خاطر عزیزی چنان گفتم؛ که روزی...» شیخ صلاح‌الدین مفتلا گفته بود و قلف فرمود و راست آن است که او گفت؛ چه اغلب اسما و لغات موضوعات مردم در هر زمانی است از مبدأ فطرت. (افلاکی ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۷۱۸)

نمونه‌های بیشتر کاربرد گونه گفتاری زبان را می‌توان در متون عامیانه، همچون سمک عیار، اسکندرنامه منتور، امیراسلان نامدار و نیز در برخی کتب و اشعار صوفیه ملاحظه کرد. متونی که عموماً در خارج از محیط فاضلانه و رسمی دربارها و به قصد برقراری ارتباط با عامه مردم نوشته شده است.

نمونه دیگر نزدیک شدن متون ادبی به زبان محاوره را می‌توان در شعر دوران صفویه، معروف به سبک هندی و نیز در سراسر دوره مشروطه و در دیوان شاعرانی چون سید اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال) و عارف قزوینی دید. دوره‌ای که بر اثر ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی، شعر به زبان عامه مردم نزدیک‌تر شد. البته در تمامی آثار یادشده تنهایی توان نمونه‌هایی از کاربرد گونه گفتاری زبان را در متون مختلف دید و به دلیل عدم دسترس به نمونه‌های کاملی از گفتار فارسی زبانان در دوران گذشته، ترسیم کامل ویژگی‌های گونه گفتاری زبان در آن دوران‌ها غیرممکن به نظر می‌رسد.

می‌توان حدس زد که عمده تغییراتی که در گونه گفتاری در مقایسه با گونه رسمی زبان پدید می‌آمده است، شامل ویژگی‌هایی چون تغییر جایگاه کلمات و یا شکسته‌نویسی و تغییراتی از این دست بوده باشد و در نهایت، منشأ تغییراتی که در گونه گفتاری زبان ایجاد می‌شده است، آشنا و قابل ردیابی بوده است. اما چنانکه پیشتر گفته شد، امروزه با کاربرد تعابیر و اصطلاحاتی در گفتار فارسی زبانان به‌ویژه در شهر تهران -رو به‌رو هستیم که منشأ روشنی ندارند.

یکی از این نمونه تعابیر که منشأ چندان روشنی ندارد، اصلاح «کف بریدن» است. چنان که در هنگام شگفتی بسیار در برابر امری گفته می‌شود: «کفم برید» یا «کف برشدم» و تعابیری از این دست. دلیل کاربرد دورواج این تعبیر و همچنین توجیه معنایی آن مدتی ذهن نگارنده را به خود مشغول داشت و در توجیه

معنایی این تعبیر، پیوسته به ارتباط بین واژه کف (مثل کف روی آب و کف صابون و ...) با بریدن کف (همچون بریدن ماست و بریدن شیر و ... به معنی خراب شدن مراحل فرآوری آن‌ها) می‌اندیشید. تا اینکه به هنگام مطالعه غزلیات مولوی، به طور اتفاقی، بابتی برخورد کرد که می‌توانست توجیهی برای منشأ احتمالی این تعبیر به دست دهد:

ز زلیخای حرم چادر سر بر بوم / چون بدیدم رخ یوسف کف خود ببریدم
(مولوی ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۸)

که بریدن کف در این بیت اشاره به حیرت مهمانان زلیخا به هنگام دیدن جمال یوسف و بریدن کف دستان خویش به جای میوه، در داستان معروف سرگذشت حضرت یوسف دارد. با دیدن این نمونه، نگارنده در پی یافتن نمونه‌های دیگر برای تأیید گمان خویش برآمد و ابیاتی دیگر از قرار زیر یافته شد:

مولوی:

اگر از چهره یوسف نفری کف ببریدند / تو دو صد یوسف جان را ز دل و عقل
بریدی (مولوی ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۱۲۴)

کمال خجندی (شاعر سده هشتم):

دزدیده حسن یوسف دیدند و کف بریدند / زین شیوه دست دزدان دایم بریده
باشد (خجندی ۱۳۷۴، ص ۳۹۴)

حزین لاهیجی (شاعر سده دوازدهم):

رقیبان را به درد خود نبیند هیچ ناکامی / چه با جان زلیخا کرد رشک کف
بریدن‌ها (حزین لاهیجی ۱۳۷۴، ص ۵۳)

فروغی بسطامی (شاعر دوره قاجار):

هر بی‌خبر که خندید بر حسرت زلیخا / آخر ز بزم یوسف کف را بریده
برخواست (فروغی بسطامی ۱۳۴۸، ص ۴۴)

چنان که بر اساس بیت‌های نقل شده می‌توان دریافت، ناظران یوسف، بر اثر تعجب و حیرت بسیار به هنگام تماشای یوسف «کف بریدند»؛ و از آنجا که در گونه گفتاری امروز، تعبیر کف بریدن راه هنگام حیرت و شگفتی بسیار بر زبان می‌آورند، می‌توان حدس زد که آبخشور این اصطلاح گفتاری، نقل داستان حضرت یوسف در متون ادبی فارسی باشد.

منابع:

- افلاکی، شمس‌الدین احمد ۱۳۸۵. مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازجی. تهران، دنیای کتاب.
- حزین لاهیجی ۱۳۷۴. دیوان حزین لاهیجی، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار. قم، سایه.
- خجندی، کمال‌الدین ۱۳۷۴. دیوان شیخ کمال خجندی، تصحیح خسرو گلرخی. تهران، سروش.
- فروغی بسطامی ۱۳۴۸. دیوان فروغی بسطامی، تصحیح حسین نخعی. تهران، امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد ۱۳۷۸. کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران، امیرکبیر.